

سیاست خارجی ایالات متحده و آینده دموکراسی در ایران*

مؤلف: دکتر عباس میلانی

مترجم: فرزاد پورسعید

تاریخ ارائه: ۱۳۸۴/۵/۴

تاریخ تأیید: ۱۳۸۴/۵/۲۲

چکیده

مقاله حاضر با تشریح موقعیت اقتصادی و اجتماعی ایران و مناسبات جمهوری اسلامی با غرب و اتحادیه اروپا به نقد سیاست‌های کنونی ایالات متحده در قبال ایران می‌پردازد. نویسنده با یادآوری آنکه به عقیده بسیاری، برخورد با برنامه هسته‌ای باید اساس سیاست‌های آمریکا در قبال ایران باشد، مدعی است که ناکامی اروپا و آمریکا در شکل‌دهی سیاستی منسجم در این زمینه، قصور اپوزیسیون در مقابله جدی با رژیم ایران و ماجرجوایی‌های چین، روسیه، کره شمالی و پاکستان، جمهوری اسلامی ایران را در وضعیت برد - برد - برد قرار داده است. بنابراین سیاست‌ها و گزینه‌های مطرح فعلی یعنی همراهی واشنگتن با مذاکرات اروپا با ایران، حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران و معامله بزرگ بین آمریکا و ایران به برنامه هسته‌ای ایران خاتمه نخواهد داد. مقاله مفروض خود را بر تلقی دموکراسی به عنوان پاشنه آشیل حکومت ایران و تمرکز غرب بر این امر به منظور برخورد با برنامه هسته‌ای ایران قرار داده و معتقد است که برنامه هسته‌ای تنها موردی در ۱۵ سال اخیر است که جمهوری اسلامی توانسته حمایت عمومی و ملی را از آن به دست آورد. بنابراین به اعتقاد نویسنده کلید حل مشکل هسته‌ای ایران، سرنوشت جنبش دموکراتیک این کشور است. ادامه مقاله به نقد تحریم آمریکا علیه ایران به عنوان سیاستی شکست خورده اختصاص دارد.

کلیدواژه‌ها: جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده آمریکا، راهبرد هسته‌ای، جنبش دموکراتیک

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هشتم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۴ • شماره مسلسل ۲۹

مقدمه

سیاست ایالات متحده در قبال ایران به مقطع بسیار سخت و حساسی رسیده است. از اوایل دهه هفتاد میلادی، واشنگتن سیاست‌هایی را در قبال ایران اتخاذ کرد که فقط تا نخستین بحران (انقلاب اسلامی) دوام آورد و این کشور مجبور شد به شیوه‌ای انفعالی به انتظار رخدادها و واکنش‌های تاکتیکی متعاقب آنها بماند. در عین حال سلسله‌ای از واکنش‌های ایذایی موجب شد تا ایالات متحده نتواند راهبرد مؤثری را در قبال این کشور مهم در یکی از منحصر به فردترین مناطق ژئواستراتژیک تدارک ببیند. امید به طرح سیاست جدید در قبال ایران و دور ماندن از مخاطرات آن نیازمند دیپلوماسی خردمندانه و متکی بر بینش تاریخی، شکیبایی و دوراندیشی نسبت به اهداف آن، صداقت و شفافیت درباره دوستان و دشمنان حقیقی و راه‌حلی معتبر به لحاظ کاربست ابزار ضروری در جهت دستیابی به اهداف مورد نظر می‌باشد.

به نظر بسیاری، امروزه اطمینان از عدم دستیابی جمهوری اسلامی به سلاح هسته‌ای می‌بایست مرکز ثقل سیاست ایالات متحده در قبال ایران باشد. آنها هشدار می‌دهند که شکست این تلاش نه فقط به منزله تغییر در توازن نیروها در منطقه بلکه بدین‌تر از آن به معنای به صدا درآمدن ناقوس مرگ پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای است. با این حال به همان میزان که این خطرات واقعی هستند، شکست اتحادیه اروپا و ایالات متحده در اتخاذ سیاست منسجم در قبال مسایل هسته‌ای، ناکامی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در متعهد ساختن جدی رژیم در خصوص ایمنی برنامه هسته‌ای و به همان ترتیب منافع و هزینه‌های واقعی اقتصادی و راهبردی این برنامه؛ و بالاخره ماجراجویی چین، روسیه، کره شمالی و پاکستان، موجب شده تا جمهوری اسلامی امروز در مورد مسأله هسته‌ای خود را در موقعیت برد - برد - برد ببیند. هیچ کدام از خط‌مشی‌های سه‌گانه یعنی همراهی با توافقات در مذاکرات پیشنهادی اروپا، ضربه مؤثر به تأسیسات هسته‌ای ایران و یا معامله بزرگ بین ایران و ایالات متحده، پایانی برای برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی نخواهند بود.

جالب آنکه، گرچه دموکراسی همواره پاشنه آشیل جمهوری اسلامی بوده است اما شکست‌های پیش‌گفته، مسأله هسته‌ای را به گرز رستم روحانیون تبدیل کرده است. این تنها مسأله‌ای در پانزده سال اخیر است که رژیم توانسته حمایت عمومی را از آن به دست آورد.

برای حل معضل هسته‌ای ایران، غرب می‌بایست بازی با نقاط قوت رژیم را متوقف کرده و در عوض بر ضعف‌هایش متمرکز شود. به بیان دیگر به رغم هشدارهای جدی و هراس‌آفرین در خصوص تهدید هسته‌ای، کلید حل مسأله هسته‌ای ایران، سرنوشت جنبش دموکراتیک این کشور است. در واقع دموکراسی نقطه‌ای کانونی است که منافع ایرانیان و ایالات متحده را توأم پوشش می‌دهد. چنانکه در گذشته نیز شاهد بوده‌ایم، دموکراسی‌ها در مقایسه با دیکتاتوری‌ها به مراتب صداقت و جدیت بیشتری در عقب‌نشینی از برنامه‌ها و ماجراجویی‌های هسته‌ای داشته‌اند.

علاوه بر این فقط در جامعه دموکراتیک است که می‌توان به صورت جدی در مورد هزینه‌ها و منافع واقعی هسته‌ای شدن در سطح ملی به گفتگو پرداخت. در نهایت اینکه دموکراسی‌ها [از این منظر خاص] بسیار کمتر از دیگر رژیم‌ها به تروریست‌ها اجازه دسترسی به این زرادخانه‌ها را می‌دهند.^(۱)

خوشبختانه ایران در مقایسه با بیشتر کشورهای مسلمان در خاورمیانه، دارای جنبش دموکراتیک بومی و قابل دوامی است. گذشته از این، ایالات متحده نیز به لحاظ سیاسی و فرهنگی، تا حدود زیادی از جانب جنبش دموکراتیک مردم ایران مورد تحسین قرار گرفته است. این جنبش، ایالات متحده را متحد بالقوه خود می‌داند اما نگران آن است که در ظاهر یا به واقع، چونان برگ برنده‌ای در رقابت سیاسی واقع‌گرایانه میان تهران و واشنگتن باشد. از این‌رو ایالات متحده می‌بایست جنبش دموکراسی ایران را به مثابه متحدی مستقل و نه ابزار قلمداد کند. آمریکا باید استقلال این جنبش و مقتضیات سیاسی آن را در ایران محترم شمرده و مهمتر از آن نباید از طریق تقدیس هیچ شخص، گروه و یا جناحی در آن مداخله کند. حمایت مالی از این جنبش فقط به منزله کمک به تقویت ادعاهای رژیم است مبنی بر اینکه دموکرات‌ها در ایران، ابزاری در خدمت سیاست‌های ایالات متحده هستند. امروزه برخی در تهران و واشنگتن در جهت اهداف متنوع خود، راه‌حلی برای ساده‌سازی مسأله پیچیده روابط میان ایران و ایالات متحده پیشنهاد می‌کنند. بدبین‌ها از یک سو، معتقدند که نه فقط جنبش دموکراتیک در ایران از بین رفته بلکه ریشه‌های آن نیز خشک شده و رژیم در حال حاضر استوار و ماندنی است. به نظر آنها رژیم توانسته از بحران‌های مختلف به سلامت عبور کند و

به استقرار دست یابد. مخالفین آن پراکنده و متفرق و توده مردم غیرسیاسی شده‌اند. جوانان فعال و بالنده یا با شیطان اعتیاد دست و پنجه نرم می‌کنند و یا به شکلی درآمده‌اند که فوکویاما آن را آخرین انسان می‌نامد. (۲) توده بی‌شکلی از افراد تنها و متمیزه که از اهداف و ایده‌آلها محرومند و ذهن مشغول مصرف‌گرایی تهی از معنا و یا گرفتار پوچ‌گرایی مخربی هستند که ارزش‌ها و آرزوهایشان را «هیچ» شکل می‌دهد. از سوی دیگر خوش‌بین‌ها معتقدند که رژیم کاملاً بی‌کفایت و منزوی شده و در لبه پرتگاه سقوط است. آنها امیدهای خود را بر منجیان دروغین و عامه‌پسندی مبتنی می‌کنند که به سرعت در شبکه‌های تلویزیونی ایرانیان خارج از کشور در حال گسترش‌اند. به نظر آنها برای یک تلنگر ساده از سوی آمریکا کافی است که چندمیلیون دلار به این شبکه‌ها اختصاص یابد و یا در میان کسانی که مدعی رساندن آن به جنبش دموکراتیک در ایران هستند توزیع شود و یا اگر پولها تمام شد، حمله دقیق و ضربه کارساز به پایگاههای هسته‌ای مورد سوءظن در ایران، تنها اقدام مورد نیاز برای سرنگونی این رژیم یاغی خواهد بود. بلافاصله پس از آنکه آوازه دلارهای آمریکایی پیچید، موجی ناگهانی از کسانی که جدیداً «فعالان دموکرات» نامیده می‌شوند و شخصیت‌های رسانه‌ای پدیدار شدند. شخصیت‌هایی که کمتر تجربه جدی و با حسن نیتی در تلاش برای دموکراسی و بیشتر اشتهایی برای جلب کمک‌های مادی دارند. در عین حال نه مقاصد خوش‌بینانه و غیرعملی گروه دوم و نه پوچ‌گرایی اصلاح‌ناپذیر گروه نخست، هیچ کدام نمی‌توانند کمکی به دستیابی به راه‌حل واقع‌بینانه مسأله ایران کنند. اجتناب از این دو وضعیت افراطی نیز برای اتخاذ استراتژی موفقیت‌آمیز در قبال ایران کافی نیست. موفقیت علاوه بر آن نیازمند درک حقیقی نقاط قوت و ضعف رژیم است؛ همچنانکه یک فرد ارزیابی هوشمندانه‌ای از توانایی‌ها و محدودیت‌های خود ارایه می‌کند. بنابراین استراتژی مؤثر می‌بایست خود را هم از نگاههای ایدئولوژیک رها کند که جهان را آنگونه که ایدئولوژی‌شان دیکته می‌کند می‌بینند و هم درگیر ذهنیت‌های آکادمیکی نشود که با ارایه پیچیدگی‌ها، پارادوکس‌ها و نسبی‌گرایی‌های بی‌پایان رهنمونگر بی‌عملی‌اند.

وضعیت در ایران به حدی پیچیده است که نیازمند ثبات عزم و قاطعیت فرمانده نظامی، شکیبایی و دوراندیشی دیپلمات و بالاخره درک دانشگاهی از پیچیدگی‌ها و تناقض‌هایی است

که ایران را به مثابه ملت مشخص می‌کنند. گرچه این ترکیبی متهورانه است اما برای ایالات متحده و اپوزیسیون ایرانی دست نیافتنی نیست.

الف. ریشه‌های بومی دموکراسی

جنبش دموکراتیک ایران ظاهراً بی‌حرکت است اما در عین حال دوامی به درازای یک قرن دارد. برخلاف مخالفان مدرنیته در ایران به ویژه آنان که معتقدند دموکراسی در اساس طبیعی غربی دارد و خارج از قلمرو فرهنگ اسلامی در ایران قرار می‌گیرد، ایران دارای تاریخی طولانی از تفکر و اندیشه مستقل در باب برخی ایده‌های اصیل دموکراسی است. (۳) در طول قرن گذشته تار و پود این جنبش در بافتار جامعه ایرانی تنیده شده و شکست رئیس جمهور خاتمی و یا هر رهبر دیگری در تحقق وعده‌های اصلاحی‌اش فقط نشانگر نوعی ناکامی تاکتیکی است و نه پایان جنبش.

در سرآغاز این جنبش در خلال سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷، ائتلافی عجیب و نامتجانس به لحاظ تاریخی و معرفتی میان نیروهایی مرکب از روحانیون - برخی نوگرا و مابقی سنت‌گرایانی سرسخت - تجار بازار، روشنفکران و بخش‌هایی از طبقات متوسط و فقیر شهری، انقلاب مشروطه را به امید ایجاد جامعه‌ای دموکرات و عرفی برپا کرد. در سال ۱۹۷۹، ائتلافی مشابه برای سرنگونی شاه شکل گرفت.

در سال ۱۹۰۵ روشنفکران سکولار از روحانیون سبقت گرفتند. پیروزی دموکراتیک در آن سال به سرعت تحت تأثیر این واقعیت قرار گرفت که دموکراسی، پیامد خلع ساده سلطانی مستبد نیست. دموکراسی موفق نیازمند جامعه‌ای همراه با شبکه پیچیده‌ای از نهادها، خلق و خوی اجتماعی متساهلانه و مسئولیت‌پذیری مدنی است. دموکراسی بیش از هر چیز دیگر نیازمند جامعه‌ای مدنی و طبقه متوسطی است که در سیاست دوراندیش و به لحاظ اجتماعی از گرایشهای فقرا و تمایلات الیگارشیک ثروتمندان به دور باشد. هرچند مطالبه دموکراسی در آغاز قرن بیستم در جامعه ایرانی وجود داشت؛ اما این جامعه فاقد نهادها و خلق و خوی اجتماعی لازم بود. دوره پهلوی که با رضاشاه در سال ۱۹۲۵ آغاز شد، منادی دورانی بود که به

نظر می‌رسید در آن نهادها و نیروهای اجتماعی مورد نیاز برای دموکراسی به سرعت استقرار یابند؛ اما متأسفانه این توسعه در ذیل شرایطی عمیقاً غیردموکراتیک رخ داد.

قانون اساسی ایرانیان در سال ۱۹۰۵ ترجمه قانون اساسی بلژیک با برخی تغییرات بود که در آن شاه سلطنت می‌کرد بدون آنکه حکومت کند. قانون اساسی بر سیستم پارلمانی دومجلسی مستقل، قوه قضائیه مستقل، انتخابات آزاد و آزادی اندیشه و اجتماع تصریح می‌کرد. صرف‌نظر از برخی محدودیت‌ها برای زنان و غیرمسلمانان و امتیازاتی برای روحانیون شیعه در امر قانونگذاری، این قانون صبغه‌ای دموکراتیک داشت. اما در عمل، هم رضاشاه و هم پسرش بر مبنای مشت آهنین حکومت می‌کردند. تقریباً در تمام این دوره، پارلمان محلی برای طرح مباحث بیهوده و تأیید فرامین ملوکانه شاه بود. آزادی بیان و اجتماع تقریباً هیچ‌گاه محترم شمرده نشد. به استثنای تجربه‌ای دموکراتیک در سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۴۱، احزاب سیاسی هیچ‌گاه اجازه رشد و مشارکت در فرآیند سیاسی را نیافتند. اعلام ناگهانی شاه در سال ۱۹۷۵ مبنی بر اینکه ایران از این پس فقط یک حزب دارد، نشانگر نقطه اوج این اعمال غیردموکراتیک بود.

به رغم تبلیغات روس‌ها در دوره جنگ سرد مبنی بر تمایل ایالات متحده به تداوم استبداد در ایران، شواهدی وجود دارند که نشان می‌دهند در بین سال‌های ۱۹۷۹ - ۱۹۴۱، ایالات متحده غالباً تلاش می‌کرد تا شاه را متقاعد کند که بقای وی منوط به گشایش نظام سیاسی به منظور مشارکت دموکراتیک بیشتر است. تصمیم آیزنهاور در سال ۱۹۵۳ برای سرنگونی حکومت منتخب نخست وزیر محمد مصدق که با مشارکت بریتانیا و سازمان سیا اجرا شد و همچنین سال‌های واقع‌گرایی سیاسی در دوره ریاست جمهوری نیکسون، گرچه برجسته و نمایان بودند، اما استثناهایی بر این تلاش نظام‌مند به شمار می‌رفتند. (۴) طنزآمیز آنکه موج ناگهانی افزایش درآمد نفت، شاه را بیش از پیش از غرب و ایالات متحده بی‌نیاز ساخت و در نتیجه او را از تحولات غافل و ناخشنودی‌اش را از این فشارهای دموکراتیک نمایان کرد. انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ بیش از هر چیز تلاش ایرانیان را برای گذار از اصلاحات اقتصادی شاه به مطالبه حقوق سیاسی‌شان نشان می‌داد. وضعیت کنونی در ایران و ثبات استراتژیک مورد ادعای رژیم، قابل مقایسه با سال‌های میانی دهه هفتاد است. زمانی که

سفارتخانه‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی بریتانیا و ایالات متحده در گزارش‌های خود مصر بودند که حکومت شاه باثبات و مخالفینش در هم کوبیده شده‌اند.

سازمان سیا در سال ۱۹۷۷ از این نیز فراتر رفت و مدعی شد که ایران به هیچ وجه در مرحله پیشانقلابی قرار ندارد. البته کمتر از دو سال بعد، شاه به وسیله انقلاب اسلامی خلع شد. امروز رژیم سیاسی در تهران به گونه‌ای تاکتیکی باثبات است اما آسیب‌پذیری‌های استراتژیک عمیقی دارد. تثبیت نسبی آن ناشی از شکست تجربه خاتمی است. هنگامی که خاتمی در سال ۱۹۹۷ به رغم تمامی مخالفت‌ها به ریاست جمهوری برگزیده شد، ایران و بخش بزرگی از جهان در شور و نشاط فرو رفت. در برخی مطبوعات غربی وی به عنوان گورباچف ایرانی معرفی شد. این امید وجود داشت که او از اقتدار مردمی‌اش برای تغییر ریشه‌ای ایران استفاده کند. هنگامی که اکثریت متحدینش به مجلس ایران راه یافتند، امید برای تغییر بیشتر هم شد.

خاتمی وعده حکومتی قانونمند را داد که در آن زندگی خصوصی شهروندان از نگاه‌های ناخوانده و سرزده دولت مصون باشد و نهادهای شبه قانونی و شلاق‌زدن و اسیدپاشی متعصبان برای اجرای خیابانی مقررات اخلاقی، از بین بروند. وی برای جوانان اشتغال و برای زنان امید به برابری قانونی بیشتر را نوید داد. او همچنین به بخش خصوصی، امکان حمایت بیشتر حکومتی و بالاخره به متحدین رادیکالش که در زمان آیت‌الله خمینی حامی حذف بخش خصوصی از صنایع کلیدی بودند، حمایت نیرومندتر از دستور کار دولت‌گرای‌شان را وعده داد. وی به تقلیل قدرت نهادهای انتصابی و افزایش آن برای بخش‌های انتخابی اشاره کرد و نوید انتخابات آزاد و منصفانه را داد.

برنامه خاتمی ذاتاً تناقض‌آمیز و غیرعملی بود. مهمتر از آن اینکه وی فریب‌ها و بی‌رحمی‌های مخالفینش را کمتر از آنچه بود ارزیابی می‌کرد و یا محتمل می‌دانست. محافظه‌کاران از ترکیبی از تاکتیک‌ها برای تبدیل خاتمی از نشانه امید به هدفی برای ریشخند و تجسم ضعف سیاسی استفاده کردند. علاوه بر این، ناتوانی اپوزیسیون ایرانی در سازماندهی مؤثر خود به مثابه آلترناتیوی با دوام، مشکلات ایالات متحده در عراق و قیمت ۵۰ دلار برای

هر بشکه نفت، همگی به رژیم اجازه می‌دهند تا قدرت خویش را تحکیم و نظام پیچیده‌اش را که مبتنی بر حمایت‌ها و یارانه‌هاست تداوم بخشد.

رژیم اسلامی به رغم تثبیت ظاهری‌اش، در بعد ساختاری شکننده و به لحاظ راهبردی آسیب‌پذیر است. میلیون‌ها نفر از هفتادوپنج میلیون ایرانی، به حمایت‌های مستقیم حکومتی وابسته‌اند. تقریباً تمامی ۱۵۰۰ شرکت صادره‌شده به وسیله رژیم و اشکال جدید آنها با عنوان بنیادهای انقلابی که به هنگام انقلاب شکل گرفتند، هم‌اکنون ورشکسته‌اند و سوبسیدهای سالیانه حکومت را دریافت می‌کنند. بسیاری از آنها پیش از این در معامله‌ای دوستانه به بخش خصوصی فروخته شده‌اند که یادآور ناکامی خصوصی‌سازی در شوروی سابق است.

حکومت علاوه بر این پائین نگاه‌داشتن قیمت غذای روزمره مردم همچون نان، شکر و چای نیز یارانه پرداخت می‌کند. رقم دقیق این یارانه‌ها مشخص نیست اما مطمئناً بالغ بر میلیاردها دلار می‌شود. این شرکت‌ها که هم‌اکنون ضرر می‌دهند، تا پیش از انقلاب سودده بوده‌اند اما در دو دهه گذشته در نتیجه سوءمدیریت و فساد و استفاده از لیست حقوق شرکت به مثابه روشی برای استخدام صدها تن از هزاران حامی و نیروی عضلانی رژیم، به لحاظ مالی مدیون حکومت شده‌اند. درآمد جدید نفت به رژیم اجازه می‌دهد تا این تعهدات پرهزینه را قبول کند اما تنزل در قیمت‌های نفت، آسیب‌پذیری آن را افزایش و هسته سختش را [متقابلاً و به طور طبیعی] سست خواهد کرد.

اما در کنار این موقعیت به شدت فرار، جنبش دموکراتیک بهنگامی نیز وجود دارد که تنها در چشمان آموزش‌ندیده، متروک و بی‌اثر به نظر می‌رسد. در زیر لفافه‌ای از آرامش، میلیون‌ها جوان بیکار وجود دارند. بر مبنای گزارشی که اخیراً از سوی سازمان ملی جوانان برای حکومت تهیه شده، سی درصد جوانان ایرانی بیکارند. به دلیل ساخت جمعیتی جوان جامعه، احتمالاً تعداد بیکاران رو به افزایش است. (۵) علاوه بر این، فساد نظام‌مند، اقتصاد غیررقابتی، افول ایدئولوژیکی و مهمتر از همه جنبش زنان، دریای مردم ناراضی را تقویت و فربه می‌کنند. برخی قوانین اسلامی همچون اجازه به عقد درآورده‌شدن دختران در سنین بلوغ و اجازه به مردان برای چندهمسری در حالی که زنان مجبورند در ازدواج ناخوشایند خود باقی بمانند، ممکن است امکان مقایسه را برای زنان در خصوص شرایط خود و مردان، تحت حکومت

رژیم فعلی فراهم کنند. آیا رژیم کنونی می‌تواند در بلندمدت در مقابله با این نیروها به صورت موفق [و قاطعی] عمل نماید؟

ب. تفکیک واقعیت از وهم

امروز در تهران، صحبت درباره مدل چینی به عنوان تنها راه نجات رژیم، تا اندازه‌ای وهم است. مطابق این الگو رژیم اقتصاد را آزاد کرده و معیشت مردم را بهبود خواهد بخشید اما قدرت سیاسی را به گونه‌ای انحصاری و غیرقابل نفوذ حفظ خواهد کرد. همچنانکه شکسپیر معتقد بود که حاکمان، ذهن‌های متزلزل را با جنگ خارجی مشغول می‌کنند، هدف الگوی چینی نیز مشغول نگهداشتن این اذهان است و همچنین امید به اینکه این مجذوبیت اگر مردم را به سیاست بی‌علاقه نمی‌کند، حداقل آنها را غیرفعال نگه خواهد داشت. البته بزرگنمایی تهدید هجوم ایالات متحده این اجازه را خواهد داد که هر دو گزینه یعنی جنگ و وعده رفاه اقتصادی مورد استفاده قرار گیرند.

در عین حال واقعیت آن است که مدل چینی مطمئناً و به دلایل گوناگون در ایران شکست می‌خورد. در حوزه اقتصادی، بنیان نیرومند صنعت چین اجازه تداوم موفقیت این کشور را در بخش صادرات می‌دهد. این در حالی است که اقتصاد ایران نمایانگر ناتوانی جدی در این بخش است. توانایی ایران عمدتاً در نفت، مس و اقلام سنتی همچون فرش، خاویار و پسته است. در سالهای اخیر برخی مواد غذایی لذیذ نیز به این فهرست اضافه شده‌اند که بوئیدن و چشیدن آنها در خانه، رابطه رومانیتیک دیاسپورای ایرانی را با موطنش برقرار می‌سازد. علاوه بر این، به همان میزان که چین در جذب سرمایه‌گذاری خارجی موفق بوده است، جمهوری اسلامی رکورد نامیدکننده‌ای در این زمینه دارد.

در نهایت الگوی چین پیش از این در دوره رضاشاه (۱۹۴۱-۱۹۲۵) و پسرش محمدرضا (۱۹۷۹-۱۹۴۱) و همچنین در دوره ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی مورد آزمایش قرار گرفته و در تمامی موارد شکست خورده است. شکست این تجربه از آن‌روست که مردم فقط با نان زندگی نمی‌کنند. هم‌اکنون دموکراسی حتی بیش از دوره پهلوی به کالای ضروری دوران ما تبدیل شده است. گذشته از اینکه مردم تا چه میزان تحت فشار قرار گرفته باشند،

سرانجام حقوق انسانی و دموکراتیکشان را مطالبه خواهند کرد. صرف نظر از این گرایش طبیعی به خواست آزادی و دموکراسی، شواهد تاریخی نشان می‌دهند که وفور اقتصادی در جوامع نه فقط به تقاضاهای سیاسی بزرگتری منجر شده، بلکه همچنین فهم سیاسی نوینی در طبقات ایجاد نموده که به همان میزان قدرت اقتصادی و سیاسی، جاری است و می‌تواند وسیله‌ای برای درک نقطه تلاقی مطالباتشان باشد. امروز جامعه مدنی لرزان ایران شامل بیش از هشت‌هزار سازمان غیرحکومتی (۶) و هفتاد و پنج هزار وبلاگ نویس مردم، همچون دیاسپورای ایرانی از زخمهای خاتمی جریحه‌دار شده‌اند اما فاصله زیادی تا مرگ و یا حتی خاموشی دارند.

دیر یا زود آن لحظه غیرقابل پیش‌بینی فرا خواهد رسید و مردم ناخشنود اما هراسناک، خواهند فهمید که رژیم قدرت اعمال خشونت را از دست داده است. همچنانکه در سالهای اخیر این اتفاق در اوکراین، لبنان، گرجستان و رومانی روی داد.

همزمان، درک این نکته که لحظه تحول می‌بایست نزدیک باشد و مهمتر از آن این امید که دیر یا زود وعده دلارهایی آمریکایی برای حمایت از جنبش دموکراتیک ایران جامه عمل خواهد پوشید، اجازه خواهد داد تا عناصر فرصت‌خیز این ادعا به مردم ایران نشان داده شوند. داستان‌های خیالی درباره حمایت‌های ارایه شده به گروههای بعضاً ساختگی در ایران، داستان‌هایی درباره نفوذ برخی از شبکه‌ها، گروهها و افراد (همانند آنچه درباره احمد چلبی گفته می‌شد) در ایران و همچنین ادعاهای مبالغه‌آمیز درباره تأثیر برخی رسانه‌های جدیداً تأسیس شده دیاسپورا، تمایزگذاری میان دموکرات‌های حقیقی و انگل‌های سیاسی را بسیار دشوار کرده است؛ اما یک اصل کلی ساده می‌تواند این تمایز را برقرار کند. پذیرش پول از ایالات متحده و یا در واقع از هر حکومت خارجی در شرایط کنونی ایران به منزله بوسه مرگ است. با این مشخصه، هر کس که تقاضای حمایت مالی کند و یا مدعی شود که رابطی مطمئن برای ارسال آنها به دموکرات‌های واقعی است، دموکرات حقیقی نخواهد بود.

توهم دیگر در واشنگتن است. تفکری درباره ایران وجود دارد که برحسب تیک‌تاک دو ساعت شماطه‌ای یعنی ساعت هسته‌ای و ساعت دموکراسی و نسبت آنها بیان می‌شود. برخی استدلال می‌کنند که اگر نخست ساعت دموکراسی زنگ نزند، عملیات نظامی برای جلوگیری

از به زنگ درآمدن ساعت هسته‌ای ناگزیر خواهد بود. رژیم دلیل مشابهی برای دستیابی به بمب دارد که می‌توان آن را در قالب این عبارت بیان کرد: «تعهد بی‌اندازه به حفظ خود». اگر این ارزیابی صحیح باشد، آنگاه می‌توان گفت که در شرایط کنونی، رژیم در موقعیت برد - برد قرار گرفته است. اگر غرب هیچ کاری نکند، یقیناً ایرانیان زودتر از آنچه تصور می‌شود به سلاح هسته‌ای دست خواهند یافت. اگر اروپا و ایالات متحده به توافقی مصالحه‌آمیز با ایران دست یابند، آنگاه تجربه نشان داده است که رژیم پیمان خود را نقض کرده و به هر ترتیب این بمب را خواهد ساخت. اگر ایالات متحده و اسرائیل حملات مؤثری تدارک ببینند، آنگاه رژیم به گونه‌ای روشن و قابل پیش‌بینی از احساسات ملی‌گرایانه مردم و خسارات جنبی ناگزیر (خسارات به اهداف غیرنظامی) و تبعات سیاسی آن استفاده کرده، حمایت مردمی افزونتری را جلب و قدرت خود را هجومی خواهد نمود. ضمن آنکه توجه بیشتری را برای توسعه آشکار و جسورانه برنامه هسته‌ای خود در آینده به دست خواهد آورد. در حقیقت رژیم هم‌اکنون به صورت عملی در بازی هسته‌ای پیروز شده و دموکراسی تنها امید برای حل مسأله ایران هسته‌ای است.

طنزآمیز آنکه غرب به صورت جمعی و ایالات متحده به صورت مستقل نه فقط رژیم روحانی تهران را ضعیف نکرده بلکه آن را تقویت نموده‌اند و پاشنه آشیل آن در چالشی داخلی برای بقا، جنبش دموکراتیک است. قابلیت گسترده ایران برای رشد اقتصادی، به واسطه فساد و ماجراجویی در روابط بین‌الملل به هدر رفته و مشروعیت رژیم را به تحلیل برده است و در نتیجه، ضرورت و قدرت جنبش دموکراتیک نیز افزایش یافته است. به لحاظ فلسفی در عصر دموکراسی و حاکمیت مردمی، ضعف رژیم ریشه در ادعای قدیمی مشروعیت الهی و انکار حاکمیت مردمی در عین ترکیب آن با ناسیونالیسم سکولار به مثابه ابتکاری غربی دارد.

گرچه رژیم عمیقاً منزوی و غیرقابل اعتماد شده است اما هنوز از پشتیبانی بخشی از مردم که دریافت‌کننده حمایت‌ها می‌باشند، بهره‌مند است. بزرگترین نقطه قوت رژیم از ادعای آن مبنی بر اینکه تنها کشوری در خاورمیانه است که در برابر ایالات متحده ایستاده، ناشی می‌شود. مسأله هسته‌ای به ویژه به شیوه‌ای که در تهران شکل گرفته، به رژیم اجازه می‌دهد تا خود را به قهرمان اعاده حقوق حاکمیت ایران حتی در چشم بسیاری از ایرانیانی که با رهبران‌شان

مخالفتند، تبدیل کند. هیچ کس نه اپوزیسیون ایرانی، نه مقامات رسمی یا آکادمیک ایالات متحده و نه حتی اروپائیان، هیچ تلاشی برای برقراری گفتگو با مردم ایران درباره این برنامه نکردند. نه بحثی درباره هزینه‌ها و منافع بالقوه بمب اتمی وجود دارد و نه اشاره‌ای به نقش ایران هسته‌ای در تداوم حکومت فعلی می‌شود. به هیچ وجه روشن نیست چه تعداد از ایرانیان حمایت خود را از تلاش هسته‌ای رژیم ادامه خواهند داد در صورتی که بدانند این برنامه تا چه حد در تداوم حیات حکومت مؤثر است. (۷) در نتیجه این خلاء، رژیم توانسته فضا را به گونه‌ای انحصاری با ادعاهای خود مبنی بر تقدیر الهی و حق خدادادی از یک سو و وظیفه ملی برای دفاع از حق ایران از سوی دیگر پر نماید.

ج. فراسوی سیاست‌های کنونی

مورد ایران نیازمند فهمی دقیق و واقع‌گراست که از افراط‌گرایی ایدئولوژیک به دور باشد. نگاه ایدئولوژیک به دنبال اکسیری همچون حملات نظامی یا تنگ‌ترکردن حلقه تحریم است و یا پذیرش و تحمل رژیم فعلی و متأثر نمودن ساختار آن را تنها راه‌حل می‌داند. برای استفاده از تحریم - برای مثال - ، حامیان متعصب تداوم و یا افزایش آن باید اندکی به شواهد تجربی آشکار توجه کنند که نشان‌دهنده هزینه سنگینی است که هم به مردم ایران و هم به شرکت‌های آمریکایی تحمیل کرده و بالغ بر میلیاردها دلار برای هر کدام می‌شود. (۸) آنها با اندکی دقت درمی‌یابند که تحریم، شرکت‌های اروپایی را منتفع نموده؛ همچنانکه به فساد بیشتر در ایران و تقویت جمهوری اسلامی انجامیده است.

تحریم، رژیم را تقویت کرده و به ویژه آن را قادر ساخته تا پاداش‌هایی گرانبها همچون مجوزهای واردات را به متحدین داخلی‌اش اعطا نماید. بنابراین به سختی می‌توان برای این گزینه، مزیتی یافت.

حامیان این گزینه مدعی‌اند که پایان تحریم به منزله تثبیت رژیم است؛ اما این امر در واقع به معنای کاهش قدرت و امتیازات برخی گروه‌های حامی رژیم می‌باشد که بقای آن را تضمین می‌کنند. پایان تحریم همچنین به صدها شرکت آمریکایی که امیدوار به معامله و فروش محصولات خود به ایران هستند کمک می‌کند. مانند شرکت سیسکو که آماده فروش و

هموارکردن شاهراهها و میان‌برهای اطلاعاتی است و یا بوئینگ که در انتظار منافع هنگفتی است که از بازسازی صنعت هوایی فرسوده و خطرناک ایران به دست می‌آید.

خاتمه تحریم همچنين به ایران کمک می‌کند تا بیشتر به اقتصاد جهانی بپیوندد و گواهی بر این مدعی است که عدم فروپاشی بیشتر رژیم‌هایی چون ایران که به شبکه جهانی راه می‌یابند، عمدتاً ناشی از ابهام‌های قانونی و اقتصادی است.

این پیوستگی اجازه خواهد داد تا طبقه متوسط نیرومندتری ظهور کند و بخش خصوصی و جامعه مدنی را تقویت خواهد کرد. این نیروهای سه‌گانه پیشرو و منادی دموکراسی‌اند، بنابراین پایان تحریم مستقیماً به منزله تقویت اقتصادی جنبش دموکراتیک به محاق رفته است. رشد بخش خصوصی که اکنون در زیر فشار سنگینی وزن بنیادها و سرمایه‌داری حاکم که اتفاقاً از سوی اشکالی از سوسیالیسم دولتی حمایت می‌شود، فشرده شده، گامی حیاتی برای تقویت جنبش دموکراتیک ایران است. واقعیات تجربی در کشورهایی چون تایوان و کره جنوبی در زمینه رشد پرزحمت و ناهموار بازار آزاد، تأییدکننده این پند باستانی ارسطو است که طبقه متوسط و جامعه مدنی مبتنی بر آن، [مطابق بررسی‌های به عمل آمده]، بهترین ارتقادهندگان و تضمین‌کنندگان اجتماعی دموکراسی‌اند.

بر اساس این تأثیرات ویژه تحریم، سیاست‌گذاران باید بدانند که استراتژی فعلی غرب در قبال ایران شکست خورده است. این استراتژی نه رژیم را تضعیف نموده و نه دموکراسی را تسهیل کرده است؛ همچنانکه نه برنامه هسته‌ای آن را محدود کرده و نه به حمایت آن از گروه‌های انقلابی در خاورمیانه پایان داده است. یک دلیل برای این شکست، این واقعیت است که هیچ یکپارچگی و انسجامی در استراتژی غرب وجود ندارد و مهمتر از آن اینکه در شرایط کنونی هرگز نمی‌توان به گونه‌ای مستدل سیاست یکپارچه‌ای را اتخاذ کرد. سیاست‌گذاران ایالات متحده بالاخره آنچه را که روحانیون مدتهاست می‌دانند، خواهند فهمید که ایالات متحده و اروپا از جمله انگلیس منافع و اهداف مشابهی در ایران ندارند. حفظ وضع موجود و تحریم، امتیاز اقتصادی و دیپلماتیک مهمی برای اروپائیان است.

در این شرایط، سفارتخانه و شرکت‌های آمریکایی بیرون از ایران مانده‌اند و اروپائیان این اجازه را یافته‌اند که نقش میانجی را در حوزه دیپلوماسی ایفا کرده و موقعیت انحصاری و پرسودی را در اقتصاد ایران به دست آورند.

برخی استدلال می‌کنند که دولت‌های فرانسه، آلمان و بریتانیا در حال ایفای نقش پلیس خوبی هستند که پیشنهادهای مشوقانه به ایران می‌دهد و هنگامی که ایالات متحده به عنوان پلیس بد در پس‌زمینه ظاهر می‌شود، از او به عنوان تهدیدی برای ایران در صورتی که با اروپائیان به توافق نرسد، استفاده می‌کنند. به نظر می‌رسد که حامیان این استراتژی تکنیکهای پایه‌ای در بازپرسی پلیسی را نادیده می‌گیرند. برای بازی در این چارچوب، دو پلیس می‌بایست با هدفی مشابه و در همکاری نزدیک با یکدیگر وارد عمل شوند. مظنون نیز باید درباره ماهیت بازی‌ای که شروع شده در تاریکی و بی‌خبری باشد. در غیر این صورت بازی را از سر خود باز و از آن به سود خود استفاده می‌کند. در نسخه کنونی این بازی در سطح بین‌المللی، این واقعیت که ایران به روشنی می‌داند که اروپا و ایالات متحده منافع مشابهی ندارند، به او اجازه می‌دهد تا از کشمکش میان این شرکای شکاک در جهت منافع خود بهره ببرد. رژیم اغلب از سوی حامیانش به خاطر آنکه در بازی اروپا بر ضد ایالات متحده موفق بوده و واشینگتن را به لحاظ دیپلوماتیک منزوی کرده است، ستایش می‌شود.

انحصار پرسود اروپا بدون هزینه بوده است. در بعد سیاسی، مردم ایران از این طمع‌ورزی گستاخانه و اینکه بدون توجه به مسایل حقوق بشری به انعقاد قراردادهای نفتی و توافقات پرسود مشغولند احساس تنفر می‌کنند. در مقابل، ایالات متحده می‌تواند موقعیتی معکوس را در اذهان مردم ایران و به ویژه جوانان به دست آورده و سرزنش آنان را به خاطر براندازی حکومت مردمی مصدق از خود دور کند. به شرط آنکه سیاست خارجی خود را که به نظر می‌رسد بر پایه خیانت به جنبش دموکراتیک ایران تنظیم شده، کنار بگذارد.

د. حمایت از جنبش دموکراتیک ایران

تداوم وضعیت کنونی در سیاست ایالات متحده در قبال ایران، گزینه‌ای است که به طور فزاینده غیرقابل دفاع می‌شود. مثال کوچکی از هزینه جنبی این تداوم را می‌توان در حوزه

آموزش مشاهده کرد. دانشگاه‌های کانادایی و انگلیسی به جمع آوری دانشجویان تیزهوش و درخشان ایرانی مشغولند. دانشجویانی که امیدوار به تحصیل در ایالات متحده بودند اما با دشواری‌های دریافت روادید مواجه‌اند.

دانشگاه‌های بریتانیا از آکسفورد تا دورهام ناباورانه در حال اعطای تعدادی بیشمار از درجه دکترا به مقامات و فرزندان نخبگان رژیم‌اند. کانادا نیز از برخی از دانشگاه‌های دورافتاده و متوسط برای نام‌نویسی از هزاران دانشجوی ایرانی بانگیزه و با قابلیت بالا حمایت می‌کند. بر مبنای برآورد گیج‌کننده یک سازمان حکومتی در ایران، ۴۵ درصد از جوانان ایرانی از سوی این دانشگاه‌ها برای به دست آوردن فرصت راهنمایی می‌شوند. آنها ایران را برای زندگی در غربت ترک می‌کنند. (۹) بنابراین، عقلایی است که بپذیریم ایالات متحده می‌تواند مقصدی برای انتخاب تقریباً هر ایرانی دانشجویی باشد که امیدوار به تحصیل در خارج است و هر دانشجویی که در ایالات متحده تحصیل کند و به ایران بازگردد اسب‌تروای بالقوه‌ای برای دموکراسی است.

روحانیون قدرتمند در ایران، قدرت خویش را به اتکای یک برنامه بزرگ سیاسی و از خلال انقلابی دموکراتیک تصاحب کردند. آنها بر حسب تجربه می‌دانند که چگونه اشتباهی کوچک می‌تواند گشتاور انقلابی شباهنگام باشد و از این‌رو بعید است که دژشان را بر روی آمریکائیان هدیه به‌دست بگشایند.

بنابراین استراتژی نوین آمریکا می‌بایست از قطعات کوچک و بی‌ضرر پازلی تشکیل شود که در یک کلیت دموکراتیک و نظام‌مند و در لحظه‌ای غیر قابل پیش‌بینی به یکدیگر بپیوندند. هر جوان ایرانی که در دانشگاه آمریکایی درس می‌خواند و هر محقق ایرانی که در کنفرانسی حضور می‌یابد، هر پژوهشگر یا روشنفکر آمریکایی که به دیدن ایران می‌رود و هر فعال سیاسی اصیلی که موفق می‌شود از آمریکا دیدار کند همچون هر عضو موفق دیاسپورای ایرانی که به خانه سفر می‌کند، قطعه‌ای از آن پازل اسب‌ترواست. همانگونه که توهم آرامش وضع موجود به مثابه نشانه‌ای از تثبیت استراتژیک رژیم، از روی نادانی است، تلاش برای پیش‌بینی قطعی لحظه‌ای که این قطعات به مثابه یک کل به هم می‌پیوندند نیز ناشی از بی‌خردی است.

بنابراین استراتژی نوین آمریکا در قبال ایران می‌بایست به وسیله حداقل هفت عمل مهم، به ترویج فضایی بپردازد که به موفقیت جنبش دموکراتیک آن بیانجامد.

یکم. ایالات متحده می‌بایست تحریم را پایان داده و به جای آن مجازات هوشمندانه بنیان‌ها و رهبران رژیم را برقرار سازد. بسیاری از این مدیران و خانواده‌هایشان، شبکه گسترده‌ای از سرمایه‌گذاری را تشکیل می‌دهند که معمولاً از منافع غیرمشروع در ایران شامل بخش نفت، تسلیحات و مأموریت‌های خارجی ناشی می‌شود. بسیاری از این افراد در سراسر جهان به طور آزادانه در حال تجارت و سفرند. بدیهی است از اروپائینی که اطلاعات خوبی نیز درباره این فعالیت‌های غیرقانونی دارند، نمی‌توان انتظار داشت که اعمال مجازات را در قبال آنها برقرار و یا اتهاماتی را متوجه مقامات رسمی کنند که با آنها در حال داد و ستدند. این نیز دشوار است که تصور کنیم سازمان‌های اطلاعاتی ایالات متحده، اطلاعاتی از جزئیات فریب‌های مالیاتی آنها ندارند. این اطلاعات می‌بایست علنی شوند. از آن دشوارتر فهم این موضوع است که چگونه این افراد می‌توانند آزادانه در سراسر جهان مسافرت کنند در حالی که مخالفینشان یعنی دموکرات‌های حقیقی ایرانی با انواع مشکلات برای ورود به آمریکا مواجه‌اند. این توازن می‌بایست معکوس شود. همانگونه که در دوران جماهیر شوروی سابق، فعالین دموکرات و مخالفین تبعیدشده رژیم در پیمانی ویژه امکان دسترسی به ایالات متحده را داشتند، دموکرات‌های ایرانی نیز باید به همان سهولت به آمریکا راه یابند.

دوم. ایالات متحده باید در گفتار بیان کند و در رفتار نشان دهد که در صورت هرگونه تغییر در روابط اقتصادی یا دیپلماتیک با رژیم ایران، همیشه در کنار مردم ایران و تلاش‌های دموکراتیک آنها خواهد بود. بخش‌های چندانی که اهمیت این بیانیه باید شامل احترام به استقلال و خودمختاری این جنبش و تصریح حکومت ایالات متحده بر وقوف به این ایده باشد که آینده ایران می‌بایست فقط به وسیله مردمش تعیین شود. در دنباله ضروری این اصول دموکراتیک، باید به روشنی اعلام شود که ایالات متحده نه فقط هیچ گروه یا فردی را برای آینده رهبری ایران نامزد نکرده بلکه با هیچ گروهی که در فعالیت‌های تروریستی در گذشته درگیر بوده و یا تحت تولیت رژیم‌های تروریستی چون صدام حسین قرار داشته؛ همکاری نکرده و از آن برای جانشینی رژیم فعلی استفاده نخواهد کرد.

سوم. به عنوان پیامد ضروری اصول فوق، ایالات متحده همچنین باید اعلام کند که به هیچ رسانه ایرانی خارج نشین یا گروه مخالف داخلی یا خارجی ایرانی، کمک نقدی نخواهد کرد. همزمان این کشور باید حمایت‌های تکنولوژیکی خود را از تمام نیروهای دموکراتیکی که می‌خواهند با اصرار بر شفافیت با مردم ایران ارتباط یابند، برقرار سازد. این امر می‌تواند تمام عناصر فاسد و فرصت‌طلبی را که در بانکها به دنبال دلارهای آمریکایی هستند، دلسرد کرده و همچنین نیروهای دموکراتیک اصیل را از طعنه و اتهام رژیم که بر تمامی مخالفینش برچسب پادوی آمریکا را می‌چسباند، رها سازد. مطابق برآوردهای اخیر، هم‌اکنون ۶ میلیون گیرنده ماهواره در ایران وجود دارد که امکان دسترسی حدود ۱۵ تا ۲۰ میلیون ایرانی را به برنامه‌های دیاسپورا امکان‌پذیر می‌کند. در حال حاضر جمعیت ایران ۷۵ میلیون نفر است. علاوه بر این اکثریت کسانی که هم‌اکنون به ماهواره دسترسی دارند، از طبقات بالا یا میانی هستند؛ ضمن آنکه بخش کوچکی از طبقات پائین شهری را نیز شامل می‌شوند و ممکن است بیشتر آنها هنوز از مخالفین ثابت‌قدم رژیم باشند. (۱۰) گفتگو با آنها در حال حاضر به صورت موعظه‌ای برای تغییر است اما برنامه‌های ماهواره‌ای می‌بایست در دسترس آن پنجاه میلیون نفری قرار گیرد که از امکانات نوین الکترونیکی محرومند. تنها برنامه‌هایی که از روی امواج کوتاه و متوسط پخش می‌شوند می‌توانند اطمینان یابند که به همه طبقات مردم ایران می‌رسند. حکومت ایالات متحده می‌تواند برای تسهیل این دسترسی آزاد، داوطلب شود.

چهارم. بخش ضمیمه این طرح می‌تواند و در حقیقت می‌بایست تعهدی باشد برای تهیه شفاف، مستقل و خودمختارانه برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی که برای ایران نمایش داده می‌شوند. این برنامه‌ها باید زمینه‌ساز دموکراسی و حقوق بشر و در گستره جهانی قابل دریافت باشند. بررسی اخیر در خصوص رادیو اروپای آزاد و رادیو آزادی در اروپای شرقی، نشان داده که این برنامه‌ها نقش مهمی در تحول جنبش دموکراتیک در این منطقه داشته‌اند. واسلاو هاول آنها را با این عبارت نامیده بود: «مهم همچون خورشیدی تنها» (۱۱) ضروری است که درس‌های سازمانی، راهبردی و تاکتیکی از گذارهای اخیر به دموکراسی، در میان مردم ایران منتشر شوند و هر رسانه مستقل می‌تواند روزنه و مجرای برای انتقال آنها باشد.

پنجم. قوانین فعلی ایالات متحده، محدودیت‌های سخت‌گیرانه‌ای برای انتشار آثار مفید هنرمندان، روشنفکران و فعالین ایرانی حتی برنده جایزه نوبل (خانم شیرین عبادی) در آمریکا وضع کرده‌اند. نه فقط این قوانین باید فوراً لغو شوند؛ بلکه ایالات متحده باید کمک کند تا فعالان دموکراتیک در ایران بتوانند آثارشان را به انگلیسی منتشر کنند. همچنانکه ترجمه آثار بزرگ درباره دموکراسی نیز باید به فارسی منتشر شوند. تا پیش از انقلاب اسلامی، خانه نشر فرانکلین در ایران در جهت دسترسی ایرانیان به آثار بزرگ ادبیات جهان و تئوری‌های اجتماعی فعالیت می‌کرد. هم‌اکنون نیاز برای تلاش‌هایی مشابه در جهت گرده‌افشانی فرهنگ دموکراتیک، حتی بیشتر از گذشته وجود دارد.

ششم. ایالات متحده باید حسن نیت خود را به مردم ایران نشان دهد تا تبلیغات رژیم را درباره جنگ صلیبی آمریکا علیه اسلام در ایران و از طریق آن در سراسر جهان اسلام خنثی نماید. بهبود در دیپلوماسی عمومی، به جای تأکید صرف بر گفتار، منوط به تجهیز آن به رفتار است. همچنانکه کمک انسان‌دوستانه به بازماندگان سونامی توانست تصویر ایالات متحده را در اندونزی بهبود بخشد، در ایران نیز به همان سادگی، هزینه‌ها و حرکات مؤثر انسان‌دوستانه می‌توانند در درازمدت شیوه‌ای برای خنثی کردن زهر جنگ تبلیغاتی اسلام‌گرایان باشند. برای مثال شهرهای تهران و کرمان به ترتیب با جمعیت‌هایی در حدود دوازده و یک میلیون نفر، بر روی دو تا از خطرناک‌ترین خطوط گسل جهان قرار گرفته‌اند و زلزله‌شناسان پیش‌بینی می‌کنند که احتمالاً زلزله هر دو شهر را خواهد لرزاند. در این صورت بر اساس برآوردها، فقط در تهران حدود دو میلیون نفر مجروح خواهند شد. ایالات متحده می‌بایست بلادرنگ تمامی محدودیتها بر صادرات تکنولوژی‌ها و نیازمندی‌های ضروری برای کمک به زلزله‌زندگان احتمالی را برچیند. همچنین ایالات متحده می‌تواند اعلام کند که چند مرکز پیش‌بینی زمین‌لرزه را به ایران می‌بخشد. هزینه این عمل برای آمریکا بیش از ده میلیون دلار برای هر کدام از این مراکز نخواهد بود؛ اما تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر افکار عمومی خواهد گذارد. برخی حسن نیت‌ها همچون تصمیم حکومت ایالات متحده برای ارسال کمک به ایران پس از زلزله دسامبر ۲۰۰۳ بم، می‌بایست تداوم یابند و اگر به لحاظ قانونی میسر باشد به صورت یکجانبه و بدون انتظار برای پاسخ متقابل در موقعیت‌های مشابه، اجرایی شوند. حتی اگر این حرکت‌های یکجانبه از

سوی رژیم رد شوند، همچنانکه پس از زلزله بم شاهد آن بودیم، باز هم پرستیژ ایالات متحده افزایش خواهد یافت و تحریکات آمریکاستیز رژیم تحلیل خواهند رفت.

هفتم. ایالات متحده باید از نفوذ خود در سازمان‌های بین‌المللی برای اعمال فشار بر رژیم ایران استفاده کند. رژیم منطق قدرت را به خوبی درک می‌کند و می‌بایست آگاه شود که مردم ایران تنها نیستند و سازمانهای بین‌المللی برای کمک به آنها آماده‌اند.

هر کدام از این هفت ستون به تنهایی بی‌اهمیت به نظر می‌رسند اما در کنار یکدیگر می‌توانند راهبردی را شکل دهند که هم منافع ملی ایالات متحده را تأمین کند و هم برخواست ایرانیان استوار شود. دموکراسی برای ایران فقط ایده‌ای سیاسی نیست بلکه ضرورتی اقتصادی نیز هست. فقط ایران دموکراتیک می‌تواند سرمایه‌گذاری‌های مورد نیاز را برای حل مسأله داخلی بیکاری در این کشور جذب کند. ایالات متحده به ویژه در دوره دوم جرج بوش، محوریت سیاست خود را در خاورمیانه اعلام کرده است. استراتژی ایالات متحده برای موفقیت می‌بایست از جنبش دموکراتیک حمایت کند و به انتظار فروپاشی رژیم تهران در اثر تناقض‌های درونی‌اش بنشیند. به لحاظ بین‌المللی بخشی از علل مشروعیت و حقانیت رژیم در نزد جناح‌های حزب‌اللهی، به تعهد آن برای آمریکاستیزی باز می‌گردد. همزمان و در تناقضی آشکار با نقش ضدآمریکایی تعریف‌شده در داخل، تهران به طور فزاینده‌ای به دنبال تضمین امنیتی یا تعهدی از سوی ایالات متحده است مبنی بر اینکه در پی سرنگونی‌اش نیست. رژیم همچنین به موافقت آمریکا برای جاری‌شدن سرمایه به ایران نیازی اضطرابی دارد تا مشکلات اقتصادی را حل کند.

بر این اساس ایران و ایالات متحده هر دو در وضعیتی معماگونه‌اند. ایالات متحده به دنبال درگیری است بدون آنکه رژیم را تقویت کند. جمهوری اسلامی نیز در پی دستیابی به اهداف خود است بدون آنکه ادعای خود را مبنی بر اینکه تنها کشور مسلمانی است که در برابر ابرقدرت جهان ایستاده، کنار بگذارد.

حساسیت موقعیت کنونی آمریکا در این واقعیت نهفته است که واشنگتن می‌بایست با بردباری حسابگرانه و ماهرانه اجازه دهد تا رژیم اهداف ذاتاً متناقض خود را پی‌جویی کند.

به هنگام قمار بر سر این وضعیت آشفته، رژیم دروازه خود را برای عبور اسب تروای
دموکراسی خواهد گشود.

– عباس میلانی مدیر مطالعات ایرانی در دانشگاه استنفورد و معاون پروژه «دموکراسی در
ایران» در مؤسسه هوور است.

* Abbas Milani, “U.S. foreign policy and the future of democracy in Iran”,
Washington Quarterly, Summer 2005, Vo.28, No.3, pp. 41 – 56.

یادداشت‌ها

۱. برای مشاهده بحثی تاریخی در خصوص تعویق برنامه‌های هسته‌ای و زمینه‌های اجتماعی و سیاسی آن نک. Levite, Ariel, "Never say never again", *International Security*, Vo.27, No.3, Winter, 2003 – 03, pp.59 – 88.
2. Fukuyama, Francis, *The End of History and the Last Man*, New York, Avon Books, 1993.
3. See Milani, Abbas, *Lost Wisdom: Rethinking Modernity in Iran*, Washington, D.C., Mage Publishers, 2004.
4. See Milani, Abbas, *The Persian Sphinx: Amir Abbas Hoveyda and the Riddle of the Islamic Revolution*, Washington, D.C., Mage Publishers, 2001.
۵. سازمان ملی جوانان، «سند سازمانی اشتغال جوانان؛ طرحی برای استخدام آینده جوانان»، ۲۲ اسفند ۱۳۸۳.
۶. وزارت کشور که مسئولیت ارائه مجوز به این سازمانها را دارد، مدعی است که در ایران پنجاه هزار سازمان غیردولتی مشغول فعالیتند که شامل دو هزار سازمان برای جوانان و هشتصد سازمان زنان می‌شود. البته برآورد دیگران بسیار کم‌تر از این رقم و در حدود هشت‌هزار سازمان است. برای مطالعه گزارش رسمی در این خصوص نک. بروجردی، اشرف، «گزارش به کابینه»، اسفند ۱۳۸۳.
7. See Chubin, Shahram & Litwak, Robert, "Debating Iran's nuclear aspirations", *The Washington Quarterly*, Vo. 26, No.4, Autumn 2003, pp. 99-114
۸. برای مشاهده یک ارزیابی همه‌جانبه از تأثیرات تحریم، نک. Alikhani, Hossein, *Sanctioning Iran: Anatomy of a Failed Policy*, London, I.B. Tavis, 2000.
- همچنین گروه دانشجویان ایرانی در انستیتو فن‌آوری ماساچوست در حال اجرای پروژه‌ای در خصوص هزینه‌های اقتصادی این تحریم است. آنها یافته‌های اولیه خود را در کنفرانس آینده ایران که در نوامبر ۲۰۰۴ در دانشگاه استانفورد برگزار شد، ارائه کردند.
۹. «سند سازمانی اشتغال جوانان»، پیشین، صص ۳-۱.
۱۰. گفتگوی نگارنده با علیرضا میبیدی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۳۸۳.
۱۱. هاول این عبارت را در پیامی به کنفرانس «تأثیر برنامه‌های رادیویی در جنگ سرد» که در اکتبر ۲۰۰۴ در مؤسسه هوور برگزار شد، بیان نمود. بیشتر مقالات ارائه شده به این کنفرانس نیز به تشریح میزان نفوذ و مخاطبان برنامه‌های رادیویی مورد حمایت آمریکا پرداختند. برای مثال نک. Parta, Evgene, "A Preliminary empirical assessment of the roles of radio liberty and western broadcasting to the USSR during the cold war", *Presentation*, Conference on Cold War Broadcasting Impact, Plao Alto, Calif., October 13 – 15, 2004.